

تقویم صبح تا غروب عاشورا

طبق محاسبه مرحوم دکتر احمد بیرشک در «گاه‌شماری ایرانی»، واقعه کربلا به حساب گاه‌شماری شمسی ۲۱ مهر سال ۵۹ هجری شمسی می‌شود.

تاریخ شمسی هم مثل قمری نیست که تغییر کند. موقعیت زمین نسبت به خورشید ثابت است و می‌شود با در آوردن اوقات شرعی شهر کربلا در این تاریخ، حرف‌های مقتل‌نویسان را به ساعت و دقیقه برگرداند.

روز عاشورا چگونه گذشت؟

در این تحقیق علمی، اوقات شرعی روز ۲۱ مهر به افق کربلا (که در طول قرون حداکثر ۳-+ دقیقه اختلاف می‌تواند داشته باشد) را استخراج کرده‌ایم و روایات مقتل‌نگارها را با این ساعت‌ها تنظیم کرده‌ایم.

۵:۴۷ اذان صبح

امام (ع) بعداز نماز صبح، برای اصحابش سخنرانی کرد. آنها را به صبر و جهاد دعوت کرد و بعد دعا خواند: «اللهم انت ثقتی فی کل کرب...»

خدایا تو پشتیبان من هستی در هر پیشامد ناگواری»

طرف مقابل نیز نماز را به امامت عمر سعد خواند و بعداز نماز صبح، به آرایش سپاه و استقرار نیرو مشغول شدند.

حدود ساعت ۶:۰۰

امام حسین (ع) دستور دادند تا اطراف خیمه‌ها خندق بکنند و آن را با خار بوته‌ها پر کنند تا بعد آن را آتش بزنند و مانع از حمله سپاه از پشت سر بشوند.

طلوع آفتاب

کمی بعد از طلوع آفتاب، امام (ع) سوار بر شتری شد تا بهتر دیده شود. رو به روی سپاه کوفه رفت و با صدای بلند برای آنها خطبه‌ای خواند. صفات و فضایل خودش، پدر و برادرش را یادآوری فرمودند و اینکه کوفیان به امام (ع) نامه نوشته‌اند. حتی چند نفر از سران سپاه کوفه را مخاطب قرار داد و از حجار بن ابجر و شیبث ربیع پرسید که مگر آنها او را دعوت نکرده‌اند؟

آنها انکار کردند!

امام (ع) نامه‌هایشان را به طرف آنها پرتاب و خدا را شکر کرد که حجت را بر آنها تمام کرده‌است.

یکی از سران جبهه‌ی مقابل، از امام (ع) پرسید: چرا حکم ابن زیاد را نمی‌پذیرد و آنها را از جنگ مقابله با پسر پیامبر (ص) نمی‌رهاند؟

اینجا بود که امام (ع)، آن جمله معروف‌شان را فرمودند:

«أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السِّلَّةِ وَالذِّلَّةِ؛ وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ...»

فرد پستی که پسر فرد پست دیگری است، من را بین کشته شدن و قبول شدن و قبول ذلت مجبور کرده! ذلت از ما دور است.»

سخنرانی امام (ع) حدوداً نیم ساعت طول کشیده‌است.

حدود ساعت ۸:۰۰

بعد از سخنرانی امام (ع)، چند نفر از اصحاب آن حضرت، به روایتی بُریر که «سید القراء» (آقای قرآن‌خوان‌های کوفه بود _ الفتوح) و به روایتی زهیر (تاریخ یعقوبی و طبری) خطاب به کوفیان، سخنان مشابهی گفتند.

بعداز سخنان زهیر و بریر، امام فریاد معروف «هل من ناصر ینصرنی» را سر دادند.

چند نفری دچار تردید شدند! از جمله حُر و فرد دیگری به نام ابوالشعثا و دو برادر که در گذشته عضو خوارج بودند.

بعید نیست که کسان دیگری هم با دیدن شدت گرفتن احتمال جنگ، از سپاه کوفه فرار کرده باشند.

حدود ساعت ۹:۰۰

روز به وقت چاشت رسیده بود که شمر به عمر سعد پرخاش کرد که چرا این قدر تعلل می‌کند؟ عمر سعد عاقبت رضایت به شروع جنگ داد.

اولین تیر را به سمت سپاه امام(ع) رها کرد و خطاب به لشگریانش فریاد زد:

«نزد عبیدالله، شهادت بدهید که من اولین تیر را رها کردم.»

بعد از انداختن تیر توسط عمر سعد، کماندارهای لشکر کوفه همگی با هم شروع به تیراندازی کردند. امام به یارانش فرمودند:

«اینها نماینده این قوم هستند. برای مرگی که چاره‌ای جز پذیرش آن نیست، آماده شوید.»

چند نفر از سپاه امام در این تیر باران کشته شدند. (تعداد دقیق را نمی‌دانیم. تعداد کشتگان تیراندازی با تعداد کشتگان حمله اول ۵۰ نفر ذکر شده است.)

حدود ساعت ۱۰:۰۰

بعد از تیراندازی، «یسار»، غلام «زیاد بن ابیه» و «سالم» غلام عبیدالله ابن زیاد از لشکر کوفه برای نبرد تن به تن، در ابتدای جنگ بیرون آمدند. عبدالله بن عمیر اجازه نبرد خواست. امام حسین(ع) نگاهی به او کرد و فرمود:

«به گمانم حریف کشنده‌ای باشی» عبدالله آن دو نفر را کشت. البته انگشتان دست چپش قطع شد.

بعد از این نبرد تن به تن، حمله سراسری سپاه کوفه شروع شد. ابتدا حجار به جناح راست سپاه امام حسین(ع) حمله کرد اما حبیب و یارانش در برابر او ایستادگی کردند. زانو به زمین زدند و با نیزه‌ها حمله را دفع کردند. همزمان شمر به جناح چپ سپاه امام(ع) حمله برد. زهیر و یارانش به جنگ مهاجمین رفتند. خود شمر در این حمله زخم برداشت.

بعد از عقب‌نشینی هر دو جناح کوفی، عمر سعد ۵۰۰ تیرانداز فرستاد که دوباره سپاه امام(ع) را تیرباران کردند که آن حملات، علاوه بر از پا درآمدن هر ۲۳ اسب لشکریان امام(ع)، تعدادی دیگر از اصحاب شهید شدند. الفتوح، آن نفرات را ۵۰ نفر و ابن شهر آشوب ۳۸ نفر ذکر کرده است.

اولین شهید، ابوالشعثا بود و ۸ تیر انداخت که ۵ نفر از دشمن را کشت.

امام(ع) او را دعا کرد.

گروهی از سپاه شمر خواستند از پشت سر به امام(ع) حمله کنند. زهیر و ۱۰ نفر به آنها حمله کردند.

حدود ساعت ۱۱:۰۰

بعد از این حملات، امام(ع) دستور تک تک به میدان رفتن را به یاران داد.

اصحاب با هم قرار گذاشتند تا زنده‌اند نگذارند که کسی از بنی‌هاشم به میدان برود.

انگار برای شهادت با هم مسابقه داشتند.

بعضی «در مقابل نگاه امام(ع)» شهید شدند.

یکی از اولین کسانی که کشته شد، پیرمرد زاهد، جناب بریر بود. مسلم بن عوسجه بعد از او کشته شد. حبیب بر سر بالین او رفت و گفت کاش می‌توانستم وصیت‌های تو را اجرا کنم.

مسلم با دست امام حسین(ع) را نشان داد و گفت: «وصیت من این مرد است.»

یک بار، هفت نفر از اصحاب امام(ع) در محاصره واقع شدند، حضرت عباس(ع) محاصره آنها را شکست و نجاتشان داد.

اذان ظهر

حبیب بن مظاهر موقع اذان ظهر شهید شد.

چون که نوشته‌اند، امام(ع) خطاب به اصحاب فرمودند:

یکی برود با عمر سعد مذاکره بکند و بخواهد برای نماز ظهر جنگ را متوقف کنیم.

یکی از لشکر کوفه صدا زد: «نماز شما قبول نمی‌شود.» حبیب به او گفت: «ای حمار! فکر می‌کنی نماز شما قبول می‌شود و نماز پسر پیامبر (ص) قبول نمی‌شود؟» به جنگ او رفت اما از سپاه کوفی به کمکش آمدند و حبیب کشته شد.

امام (ع) از شهادت حبیب متأثر شد و برای اولین بار در روز عاشورا گریست. رو به آسمان کرد و گفت: «خدایا رفتن جان خودم و دوستانم را به حساب تو می‌گذارم.»

امام (ع) نماز را شکسته و به قاعده «نماز خوف» خواند. گروهی از اصحاب به امام (ع) اقتدا کردند و بقیه به جنگ پرداختند. زهیر و سعید بن عبدالله حنفی خودشان را سپر امام کردند.

نوشته اند سعید بن عبدالله ۱۳ تیر و نیزه خورد و به شهادت رسید. در آخرین نفس از امام پرسید: «آیا وفا کردم؟»

حدود ساعت ۱۳:۰۰

۳۰ نفر از اصحاب امام (ع) تا وقت نماز زنده بودند و بعد از این ساعت شهید شدند.

بعد از کشته شدن اصحاب، نوبت به بنی هاشم رسید. اولین نفر، حضرت علی اکبر (س) بود.

البته الفتوح، عبدالله بن مسلم بن عقیل را اولین شهید بنی هاشم خوانده‌است. این عبدالله بن مسلم، به طرز ناجوانمردانه‌ای شهید شد. شهادت او بر جوانان بنی هاشم گران آمد. دسته جمعی سوار شدند و به دشمن حمله بردند. امام آنها را آرام کرد و فرمود:

«ای پسرعموهای من، بر مرگ صبر کنید. به خدا پس از این هیچ خواری و ذلتی نخواهید دید.»

حدود ساعت ۱۴:۰۰

عاقبت امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع) تنها ماندند.

عباس (ع) اجازه میدان خواست، اما امام (ع) او را مأمور رساندن آب به خیمه‌ها کرد. دشمن بین دو برادر فاصله انداخت. عباس (ع) دلاور در حالیکه با شجاعت تمام سعی در آوردن مشک آب برای زنان و کودکان داشت، در محاصره دشمن دو دستش قطع شده و با عمودی آهنین بر سرش زدند که از اسب بر زمین افتاد. اباعبدالله (ع) سراسیمه خود را بر پیکر قطعه قطعه برادر رساند. دشمن کمی به عقب رفت. امام (ع) برای دومین بار، بعد از مرگ برادر عزیزش، گریه کرد و فرمود:

«اکنون دیگر پشتم شکست.»

حدود ساعت ۱۵:۰۰

امام (ع) به طرف خیمه‌ها برگشت تا خداحافظی کند. همچنین پیراهنش را پاره پاره کرد و پوشید تا بعد از وقت غارت کردن توسط دشمن برهنه‌اش نکنند.

وقت وداع با اهل بیت، کودک شیرخواره‌اش علی اصغر (س) را به میدان برد تا او را سیراب کند که به تیر حرمه کشته شد.

امام (ع) به میدان رفت اما کمتر کسی حاضر به مقابله با ایشان می‌شد. بعضی تیر می‌انداختند و بعضی از دور نیزه پرتاب می‌کردند.

شمر و ۱۰ نفر به مقابله با امام (ع) آمدند.

بعد از شهادت امام (ع)، بر پیکر مبارکش جای ۳۳ زخم نیزه و ۳۴ زخم شمشیر شمرده شد.

در مقاتل نوشته‌اند: زمانی که امام (ع) در آستانه شهادت بود، کسی جرأت نمی‌کرد به سمت ایشان برود، اهل حرم از صدای اسب ایشان (ذوالجناح) متوجه شده و بیرون دویدند. کودکی به نام عبدالله بن حسن (ع) دوید و به طرف مقتل امام آمد. او را در بغل عمویش کشتند. امام ناراحت شدند و کوفیان را نفرین کردند:

«خدایا باران آسمان و روییدنی زمین را از ایشان بگیر!»

۱۶:۰۶ مقارن با اذان عصر

وقت شهادت امام(ع) را وقت نماز عصر گفته‌اند. روایت تاریخ طبری به نقل از وقایع‌نگار لشکر عمر سعد چنین است: «حمید بن مسلم گوید: پیش از آن که حسین(ع) کشته شود، شنیدم که می‌گفت:

«به خدا پس از من، کسی را نخواهید کشت که خداوند از کشتن او، بیش از کشتن من بر شما خشم آورد.» گوید: آن‌گاه شمر میان کسان بانگ زد که «وای بر شما! منتظر چیستید؟ مادرهای‌تان به عزای‌تان بنشینند، بکشیدش!»

گوید در این حال سنان بن انس حمله برد و نیزه در قلب امام(ع) فرو برد...

حدود ساعت ۱۷:۰۰

بعد از شهادت امام(ع)، عده‌ای لباس‌های آن حضرت را غارت کردند که نوشته‌اند تمام این افراد، بعدها به مرض‌های لاعلاج دچار شدند.

غارت عمومی اموال امام حسین(ع)

و همراهانش آغاز شد. عمر سعد ساعتی بعد دستور توقف غارت را داد و حتی نگهبان برای خیمه‌ها گذاشت. یکی از شیعیان بصره به اسم سوید بن مطاع بعد از شهادت امام(ع) به کربلا رسید و برای دفاع از حرم امام(ع) جنگید تا شهید شد.

نزدیک غروب آفتاب

سر امام(ع) را از بدن جدا می‌کنند و به خولی می‌دهند تا همان شبانه برای ابن زیاد ببرد.

آنگاه، به دستور عمر سعد، بر بدن مطهر امام(ع) و یارانش اسب می‌دوانند تا استخوان‌هایشان هم خرد شود.

۱۸:۴۹ مقارن با اذان مغرب

داستان روز غم‌انگیز عاشورا، این‌طور تمام می‌شود! در حالی که عمر سعد دستور نماز جماعت مغرب را می‌داده، سنان بن انس بین مردم می‌تاخته و رجز می‌خوانده که «افسار و رکاب اسب مرا باید از طلا بکنید! چرا که من بهترین مردمان را کشته‌ام!»